

دکتر بیل مونس، موعظه بالای کوه، درس یازدهم، متی ۶:۱۱ به بعد، دعای ربانی بخش دوم

بیل مونس و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر بیل مونس در حال تدریس در مورد موعظه بالای کوه است. این جلسه یازدهم در مورد متی ۶:۱۱ و پس از آن، دعای ربانی، قسمت ۲ است.

بسیار خوب، به بخش بعدی دعای ربانی برمی گردیم که با موضوع نان روزانه شروع می شود.

باشه، همه ما یه جاییم؟ باشه. به ما بده، این فعل امرونهی توئه. امروز نان روزانه مون رو به ما بده. این تو هست NIV ترجمه.

ما به نیمه دوم دعای ربانی رسیده ایم و همانطور که قبلاً گفتم، اکثر مردم این را به عنوان تغییر در تمرکز توصیف می کنند - دعای آنها به سمت ما تغییر می کند. من فکر نمی کنم این روش دقیقی برای بررسی آن باشد.

ما نیست، دعا درباره خداست. و بله، ما از خدا درخواست می کنیم، اما کاری که ما انجام می دهیم، در سطحی اساسی تر، این است که... شما در موردش صحبت می کردید، با آن همه قندی که به سرتان می رود و به نوعی به خواب می روید، فکر می کنم قند ناهار دارد اثر می کند. یادم رفت چه می خواستم بگویم.

نیمه دوم دعای ربانی در واقع فرصتی است برای ما تا با خوشحالی وابستگی خود را به خدا بپذیریم. بنابراین فقط این نیست که بگوییم خدایا، به من غذا بده. بلکه این است که ای پروردگار، من در نهایت برای سلامت جسمی ام به تو وابسته ام.

و بنابراین، من نمی خواهم در دعا به درگاه خدا، تمرکز را خیلی از خدا دور کنم. ما وابستگی خود را به خدا برای همه چیزهای مربوط به زندگی، یعنی نان که کنایه ای از غذا، لباس و سرپناه است، و وابستگی خود را به خدا برای نیازهای معنوی و بخشش خود، می پذیریم.

اتکا به خدا برای محافظت معنوی، ما را از شر شیطان دور نگه می دارد. کلمه جالب «روزانه» است. فکر می کنم این یک کمک هزینه تحصیلی بود که از یکی از دپارتمان های علوم انسانی دولت فدرال آمده بود.

اما ۲۰ سال پیش، آنها شروع به وارد کردن تمام متون ادبی یونان کردند. تمام متون ادبی یونان. بنابراین، هر آنچه که باستانی است، اکنون در پایگاه داده ای به نام پایگاه داده پرسئوس وجود دارد.

فکر می کنم همه چیز تا حدود ۴۰۰، ۵۰۰ میلادی ادامه داشت. بنابراین، وقتی می گوییم کلمه «روزانه» ترجمه می شود «در هیچ ادبیات یونانی شناخته شده ای وجود ندارد، می توانیم آن را جستجو کنیم. کلمه «اپیوزیا» اصلاً وجود ندارد.

به عبارت دیگر، یکی از سوالات من از عیسی مسیح این است. عیسی مسیح، چرا وقتی به ما دعا کردن را یاد می دادی، از کلمه ای استفاده کردی که هیچ کس معنی اش را نمی دانست؟ کلمه ی خیلی عجیبی است. اکثر مردم متقاعد شده اند که کلمه ای که روزانه ترجمه می شود، به واحدی از روز اشاره دارد.

اما ما واقعاً نمی‌دانیم که آیا غذای امروز ما را می‌دهد یا غذای فردای ما را. این یک لگومنون بی‌قاعده در تمام یونان است. و بنابراین، این یک حدس است.

اما به دلیل ریشه‌شناسی کلمه، ما کاملاً مطمئن هستیم که به معنی روزانه است. اما منظورم یک دوره، یک واحد است. به هر حال، اساساً همان من است، درست است؟ من آمد، فقط برای یک روز خوب بود.

اگر سعی کنید آن را در یک روز غیر از آخر هفته بیشتر نگه دارید، بی‌ارزش می‌شود و نمی‌توانید آن را بخورید. و انگار این الگوی دعای ماست. باز هم، این یک فرهنگ کشاورزی است که در آن تمام روز کار می‌کنید، یک دینار دریافت می‌کنید و غذای کافی برای سیر کردن خانواده‌تان برای یک روز می‌خرید.

این یک زندگی روزمره بود. و بنابراین، دعا در چارچوب این زندگی روزمره است: لطفاً نان روزانه ما را به ما بده. همانطور که گفتم، نان یک کنایه است که در آن یک جزء به جای یک کل قرار می‌گیرد.

شما در ازدواج از یک دختر خواستگاری می‌کنید. دست فقط بخشی از چیزی است که شما می‌خواهید درست است؟ شما تمام او را می‌خواهید. و بنابراین، دست کنایه‌ای برای کل شخص است. و بنابراین، این دعایی برای تمام چیزهایی است که برای زندگی فیزیکی نیاز داریم.

بنابراین، این ایده معمولاً به عنوان غذا، پوشاک و سرپناه درک می‌شود. تمام نیازهای جسمی ما. در پایان فصل ۶ به کجا می‌روید، درست است؟ آنچه خدا برای حیوانات با غذا و پوشاک فراهم می‌کند، برای ما نیز فراهم خواهد کرد.

من هنوز تنها موعظه‌ای که از ریک وارن شنیدم را به خاطر دارم. باید یک بار به سدلبک بروید. اگر تا به حال آنجا نرفته‌اید، حتماً باید بروید.

تجربه جذابی است. منظورم این است که همه چیز آنقدر بزرگ است که پردازش آن واقعاً سخت است. اما من آن خطبه را به خاطر دارم، و بیشتر خطبه‌هایم را به خاطر نمی‌آورم.

این موعظه درباره وعده‌های خدا برای برآورده کردن نیازهای ما بود، نه حرص و طمع ما. و قطعاً منظور دعا هم همین است. نان روزانه‌مان را امروز به ما بده.

اصول اولیه را به ما بگو. بی‌امو که وارد نمی‌شود. مال جنیس جاپلین؟ خدایا، برای من یک مرسدس بنز نمی‌خری؟

این در دعای ربانی نمی‌گنجد. بسیار خوب. دعا برای رفع نیازهای روزانه ماست، نه حرص و طمع روزانه‌مان.

من چند تا درخواست فوری دارم. وقت ندارم که اینها را دور بریزم و ادامه می‌دهیم. اما باید در موردش فکر کرد.

اول اینکه، آیا دعا می‌کنی که خدا نیازهای روزانه‌ات را برآورده کند؟ خب، نمی‌دانم. تو شغلی داری. من هم توانایی‌هایی دارم.

شاید پول کمی پس‌انداز شده باشد. آیا واقعاً معتقدی که باید دعا کنیم که خدا نیازهای روزانه‌مان را برآورده کند؟ یادم می‌آید برادر کوچکم، بیل، این را به من گفت: امنیت یک توهم است. امنیت یک توهم است.

درسته؟ و هر کشیشی که اخراج شده، رفته؛ آمین. امنیت به توهمه. و وقتی پولدار بشی، راحت میشه

ریچ دوست من است، و او یک مبلغ مذهبی است. او یک مبلغ مذهبی از وایکلیف در آفریقا است. و تعریف او از ثروتمند این است که شما فرش دارید

او گفت وقتی به بیشتر نقاط جهان نگاه می‌کنید، اگر فرش داشته باشید، ثروتمند هستید. بنابراین، برای اکثر ما ثروتمند هستیم. او گفت که اکثر مردم می‌دانند که هیچ امنیتی ندارند

مشکل این است که اگر ثروت داشته باشید، فکر می‌کنید به رزق و روزی خدا نیازی ندارید. به امنیت نیازی ندارید زیرا می‌توانید خودتان آن را تأمین کنید. و واقعیت این است که امنیت یک توهم است

شما هیچ ایده‌ای ندارید که چه زمانی ثبات مالی‌تان از بین خواهد رفت یا می‌تواند از بین برود. بنابراین، امنیت یک توهم است و ما باید این را درک کنیم. دومین نکته جالب، باز هم، فقط به طور گذرا، این است که نیازهای روزانه‌مان را در این روز به ما بدهید

خب، خدایا، من توانایی‌هایی دارم. می‌توانم سخت کار کنم، می‌توانم شفاف فکر کنم، می‌توانم بیرون بروم. اگر این شغل تمام شود، می‌توانم شغل دیگری پیدا کنم

من می‌توانم خودم از پس این کار بر بیایم چون توانایی‌های طبیعی خاصی دارم که به من امکان می‌دهد از خانواده‌ام مراقبت کنم، نه؟ خیلی هم احمق نیستم. می‌توانم از پس چیزها بر بیایم. نظر من مربوط به استعدادهای ذاتی است

و باز هم، من هیچ پیشینه پزشکی در این مورد ندارم. من به استعدادهای طبیعی اعتقاد ندارم. من فقط به استعدادهای ماوراء طبیعی اعتقاد دارم

من قبلاً به دانش آموزانم می‌گفتم، می‌گفتم، می‌دانید، شما می‌توانید پدر و مادر یکسانی داشته باشید، می‌توانید ماده ژنتیکی یکسانی داشته باشید، و ممکن است کودن به دنیا آمده باشید. آن حالت چه بود؟ چسبیده به کودن. ممکن است به کودن چسبیده باشید

این همان ماده ژنتیکی است. اگر اینطور بود، اوضاع فرق می‌کرد. ۴۰ امتیاز ضریب هوشی کمتر

همه چیز، هر موهبت خوب و بی‌نقص، از پدر آسمانی نازل می‌شود، درست است؟ هوش شما، ضریب هوشی شما در مردم، توانایی شما در کار و عزم شما برای کار، ویژگی‌هایی هستند که ما ذاتاً داریم. تمام زبان اشتباه است. همه اینها یک موهبت است

و بنابراین، ما باید در خودمان و در موعظه‌هایمان در مورد ایجاد این توهم که، می‌دانید، شما همه این توانایی‌های طبیعی را دارید، می‌توانید خودتان این کار را انجام دهید، محتاط باشیم. واقعیت این است که دعای ما، تشخیص وابستگی ما به خدا برای نیازهای اساسی جسمی‌مان است. بنابراین، این فقط چیزی است که باید در مورد آن فکر کنیم

ممکن است احمق به دنیا آمده باشی—جمله بعدی. این موارد را بررسی می‌کنیم و سپس برای بحث آماده می‌شویم

بدهی‌های ما را ببخش. راستش را بخواهید، بهتر است جمله به جمله این کار را انجام دهیم. نظری یا سوالی در این مورد دارید؟ بسیار خوب.

آیه ۱۲، پنجمین دستور. بدهی‌های ما را ببخش، همانطور که ما نیز بدهکاران خود را بخشیده‌ایم. بنابراین این مثال بعدی از عمل متقابل است که در آیه سعادت بخشنده به آن پرداختیم.

مهربان باشید، و خدا دوباره مهربان خواهد بود. می‌دانید، سوال بزرگ این است که آیا می‌گوییم بدهی یا خطا؟ و مشکل این است که هر دو دقیق هستند. کلمه یونانی به گناهان اشاره دارد.

بنابراین، از این نظر، «خطاها» کلمه بهتری است. اما این کلمه به طور خاص به معنای گناهانی است که ما را بدهکار می‌کند. و از این رو، کلمه «بدهی‌ها» به کار می‌رود.

بزرگ RSV بدهکار بود. من با RSV. خوب، ما گفتیم بدهی و بدهکار، اما این کاری بود که ما انتخاب کردیم. شده بودم.

بدهی بود RSV. او، باشه. تخلفات شاه جیمز.

آره، آره، آره. بدهی‌ها «ترجمه بهتری است، البته تا زمانی که متوجه باشید که بدهی‌ها به خاطر گناهی هستند که ما بدهکاریم.

هر گناهی در نهایت علیه خداست، و بنابراین بخشش در نهایت باید از جانب او باشد. اما آموزه‌ی عمل متقابل که در اینجا با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم این است که به نوعی بخشش ما به هم مرتبط است. بخشش خدا نسبت به ما با بخشش ما نسبت به دیگران مرتبط است.

و چطور می‌خواهید با آن کنار بیایید؟ خوب، بگذارید پیشنهادی به شما بدهم، بعد می‌توانید بگویید چرا اشتباه می‌کنم. دو نوع گناه وجود دارد که می‌تواند ما را از رابطه انسانی-الهی باز دارد، درست است؟ به عبارت دیگر، دو دسته گناه وجود دارد. یک دسته از گناهان در زمان گرویدن به مسیحیت برطرف می‌شوند.

با گرویدن، گناهان شما بخشیده می‌شود. عیسی مسیح ابتکار عمل را به دست گرفته و راهی برای ترمیم یک رابطه‌ی از هم پاشیده ارائه داده است. ما قبلاً رابطه‌ای نداشتیم و من ترمیم شدم.

این مشکل ایده‌ی انسان‌هاست. اما برای ایجاد یک رابطه، یک رابطه‌ی نجات‌بخش با خدا. بنابراین، گناهان بخشیده می‌شوند، و این نمی‌تواند چیزی باشد که دعای ربانی در مورد آن صحبت می‌کند.

از نظر الهیاتی، هیچ راهی وجود ندارد که رستگاری ما به بخشش مداوم ما یا عدم بخشش مداوم ما مرتبط باشد، درست است؟ من حتی نمی‌توانم تصور کنم که حتی وسیلی هم چنین نکته‌ای را مطرح می‌کرد. اما نوع دومی از رابطه بین شاگردان و استاد ما وجود دارد، درست است؟ بین مسیحیان و خدا. و اگرچه در تغییر دین، تسلط بر گناه از بین رفته است، ما هنوز با گناه می‌جنگیم.

و همینطور که ما تسلیم گناه می‌شویم، این یک دیوار رابطه‌ای بین ما و خدا ایجاد می‌کند، درست است؟ در مورد هر رابطه‌ای صادق است. شما و همسرتان شروع به دعوا می‌کنید، یا شما و بهترین دوستتان شروع به دعوا می‌کنید، و دیوارهای رابطه‌ای بالا می‌روند. هر چه بیشتر ادامه یابد، دیوارها بلندتر و ضخیم‌تر می‌شوند.

و تنها راه برای شکستن آن دیوارها، طلب بخشش است، درست است؟ بنابراین، نوعی بخشش وجود دارد که بر رستگاری تأثیر نمی‌گذارد، اما بر سلامت و ماهیت مداوم رابطه ما با عیسی تأثیر می‌گذارد. و من فکر می‌کنم این متن در مورد همین موضوع صحبت می‌کند. اول پطرس ۷:۳. ای شوهران، با همسران خود به درستی زندگی کنید. در غیر این صورت، دعا‌های شما مستجاب نخواهد شد.

چی؟ همسر کشیش من است، دعا‌های من باید از طریق او انجام شود؟ نه. اگر شما از آن دسته شوهرانی هستید که به همسران احترام نمی‌گذارید، شاید با او بدرفتاری می‌کنید، این مانعی ایجاد می‌کند، دیواری بین شما و خدا، و دعا‌های شما به دلیل گناه مداوم در زندگی‌تان شنیده نمی‌شود. بنابراین، متن اول پطرس بهترین نمونه‌ای است که من برای این موضوع می‌شناسم.

عیسی نمی‌تواند بگوید که عدم بخشش ما، بخشش حاصل از تغییر دین ما را خنثی می‌کند، اما به این معنی است که اگر ما قاطعانه از بخشیدن امتناع کنیم، حداقل، به افرادی تبدیل خواهیم شد که هرگز از خدا طلب بخشش نخواهند کرد. منظورم این است که شما نمی‌توانید در پی گذشته‌ی مداوم و مداوم زندگی کنید و از آن دسته افرادی باشید که از خدا طلب بخشش می‌کنند. اما حتی اگر این کار را نکنید، ظاهراً به نوعی خدا خواهد گفت که با دست [خدا] صحبت کنید.

بیا در این مورد با من صحبت نکن. تو با رابین، یا اد، یا هر دوستت دیگه‌ای مشکل بخشش داری. باید باهاش کنار بیای.

منظورم این است که این چیزی است که می‌گوید، درست است؟ بین بخشیدن ما توسط خدا و بخشیدن دیگران توسط ما، ارتباطی وجود دارد. واقعیت این است که بخشش خدا برای من، مرا آزاد می‌کند تا دیگران را ببخشم. این بخشی از زندگی تغییر یافته است.

زندگی آدم‌ها را تغییر داد، زندگی‌ها را تغییر داد. اگر من ... و ما اینجا درباره کسی صحبت نمی‌کنیم که با بخشش مشکل دارد. این روی دیگر سکه است.

می‌دانم که وقتی این چیزها را وارونه می‌کنم، خوش نمی‌آید، اما اشکالی ندارد. اگر این را وارونه کنی، ما در مورد کسی صحبت نمی‌کنیم که با بخشش مشکل دارد. همین که آنها در حال مبارزه هستند، نشانه‌ی سلامتی است.

من آسم ناشی از آلرژی دارم. و مواقعی هست که واقعاً فکر می‌کنم دارم می‌میرم. چون همه چیز خاموش می‌شود، و می‌توانید صدای ... کلمه‌ای که او استفاده می‌کند چیست؟ فقط همان صدای عجیب و غریب است.

انگار به زور هوا وارد ریه‌هایت می‌شود. و او می‌گوید، می‌دانم که اینطور نیست ... اصلاً چرا دارم در مورد این حرف می‌زنم؟ باشه، ما که در مورد آن شخص صحبت نمی‌کنیم. او به من می‌گوید، تو نفس می‌کشی.

صدای نفس کشیدن را می‌شنوم. می‌دانم که فکر نمی‌کنی که اینطور باشد. تو نفس می‌کشی.

فقط ادامه بده. باشه، قیاس بد اینه که ما در مورد کسی که با بخشش دست و پنجه نرم می‌کنه صحبت نمی‌کنیم. این واقعیت که اونا برای هوا و بخشش دست و پنجه نرم می‌کنن، نشونه خوبیه.

یعنی زنده هستند. یعنی دارند کار می‌کنند. دارند کار می‌کنند.

و این یک مبارزه است. ما داریم صحبت می‌کنیم... روی دیگر سکه این است که اگر من از آن دسته افرادی باشم که اگر برای مدت طولانی امتناع کنم، از نشان دادن رحم و بخشش خودداری کنم، به نقطه‌ای می‌رسم که باید از خودم بپرسم، آیا تا به حال بخشیده شده‌ام؟ بنابراین شاید منظورم این باشد که بین این دو نوع بخشش، نوعی همپوشانی وجود دارد. بنابراین، اگر کسی سال به سال زندگی کند و کاملاً در خشم و عدم بخشش نسبت به شخص دیگری راحت باشد، جایی در آن، ممکن است از آن عبور کرده باشد.

و باز هم، من در مورد زن یا شوهری صحبت نمی‌کنم که توسط همسرش مورد آزار و اذیت قرار گرفته و در این مکان تاریک و با این درد عمیق زندگی می‌کند، و فکر کردن به اینکه چگونه می‌توانم کسی را که اینقدر به من آسیب رسانده ببخشم، غیرقابل تصور است. بنابراین، چنین موقعیت‌هایی وجود دارد. اما برای اکثر مردم خدا گناهان ما را نخواهد بخشید، و دیوارهای رابطه بالا خواهد رفت، و اگر نبخشیم، رابطه با خدا آسیب خواهد دید.

چون خدا ما را در دروازه بخشید. او ما را تغییر داد، و این یعنی اگر قرار است پسر خدا باشم، باید شبیه پدرم باشم، و او مرا ببخشد؛ باید یاد بگیرم که چگونه ببخشم. اگر این کار را نکنم، جریمه‌ای برای پرداخت وجود دارد.

من این داستان را قبلاً تعریف کردم، اما الان وقتش است که آن را تعریف کنم. ما این تجربه وحشتناک خدمت را پشت سر گذاشتیم، و آنجا نشستیم بودیم و با خودمان فکر می‌کردیم، چطور می‌توانیم بزرگان کلیسا را ببخشیم؟ منظورم این است که چطور می‌توانیم آنها را ببخشیم؟ ما به درد زندگی خودمان نگاه می‌کنیم، به درد زندگی فرزندانمان نگاه می‌کنیم، و همه شما؛ اولین باری که دخترم بعد از همه این اتفاقات حدود دو سال بعد، به یک کلیسای پروتستان رفت، به معنای واقعی کلمه به دستشویی رفت و تمام ساعت را بالا آورد. او فقط دل و روده‌اش را بالا آورد.

خیلی سخت بود که دوباره در ساختمانی باشد که او را به یاد کلیسای خودمان می‌انداخت. به همین دلیل بود که به کلیسای کاتولیک رفت. اصلاً برایش مهم نبود که به کلیسای پروتستان برود.

این نوع دردی بود که ما به دنبالش بودیم. من قبل از اینکه پسر به نیروی دریایی بییوندد، مدت زیادی با او صحبت کردم. چندین بار این کار را کردم.

گفتم باید بدانم چرا می‌خواهی تفنگدار دریایی شوی. او گفت، می‌ترسم که نتوانی به بزرگان شلیک کنی، برای همین می‌خواهی بروی و به کسی شلیک کنی. و مطمئنی این خشم به تعویق افتاده نیست؟ و او گفت، نه بابا، نمی‌دانم.

چرا می‌خواهی تفنگدار دریایی شوی؟ من گروهی از افراد را می‌خواهم که برای یکدیگر بمیرند، و می‌خواهم کاری مهم و معنادار انجام دهم. به نظر من شبیه یک مبلغ مذهبی است، اما در واقع همین‌طور به نظر می‌رسد. اما گفتم، باشه، باشه.

این نوع دردی بود که ما داشتیم. و بنابراین، می‌دانستیم که باید ببخشیم. و سوال این است که، ما باید به خودمان هم نگاه می‌کردیم.

خب، ما چه اشتباهی کردیم؟ چه کارهایی را می‌توانستیم متفاوت انجام دهیم؟ اما ما بخشش زیادی داشتیم. و ما دوستی به نام جری سیتزر داریم. کتابش را می‌شناسی؟ او کتابی به نام «زیبایی پنهان» نوشته است.

این بهترین کتاب در مورد درد است. من واقعاً شما را تشویق می‌کنم که 10 نسخه از آن را برای اهداف مشاوره در کتابخانه خود نگه دارید. آن را به مردم بدهید.

زیبایی پنهان شده «داستانی درباره یک دوره ده ساله از زندگی جری است. او استاد کالج ویتورث در اسپوکن» است. او یک بار در حال رانندگی به سمت شمال و خارج از اسپوکن بود که توسط یک راننده مست زیر گرفته شد.

مادرش، همسرش و یکی از دخترانش فوت کردند. و او آنجا نشسته بود و تقریباً باید تصمیم می‌گرفت کدام، انجام دهد. بنابراین (CPR) یک از فرزندانش زنده بماند، زیرا نمی‌توانست روی همه آنها احیای قلبی ریوی من هرگز او را در مورد جزئیات تحت فشار قرار ندادم، اما او یک پسر، یک دختر و یک پسر بسیار کوچک داشت که زنده ماندند.

پسر کوچک‌تر، جان، شش تا نه ماه در گج بود. او یکی از بهترین دوستان پسر در دبیرستان بود. به همین خاطر بود که ما او را خیلی خوب شناختیم.

و او صبر کرد تا جان به اندازه کافی بزرگ شود تا کتاب را بنویسد. او نمی‌خواست کتاب را در حالی که پسرش هنوز خیلی کوچک بود بنویسد. و جان ۱۵، ۱۶ ساله شد و گفت، بابا، تو می‌توانی کتابی در مورد آنچه اتفاق افتاده بنویسی.

و بنابراین، این داستانی است در مورد اینکه چگونه چیزی که کاملاً وحشتناک بود، در واقع یک لطف پنهان بود. او همچنین در مورد آنچه از آن تجربه حاصل شد صحبت می‌کند. می‌دانید، مطمئنم که او ترجیح می‌دهد همسر و مادر و دخترش را برگرداند، اما این یک لطف پنهان بود.

این یک داستان قدرتمند است. بنابراین، چون ما از طریق جان با هم دوست بودیم و چون من او را در ویتورث می‌شناختم، او را برای شام دعوت کردیم زیرا او از آنچه اتفاق افتاده بود آگاه بود. و من گفتم جری، چگونه ببخشیم؟ و او شروع به خندیدن کرد.

او کمی از روی صندلی‌اش عقب رفت، به معنای واقعی کلمه از روی میز بلند شد، شروع کرد به خندیدن. نمی‌توانی ببخشی. می‌دانم چه اتفاقی برایت افتاده است.

تو نمی‌تونی ببخشی. نمی‌تونی بگی که قراره ببخشی. خیلی دردناکه.

او گفت، چه کار کنم؟ و او می‌گوید که شما برای قلبی بخشنده دعا می‌کنید. دعا کنید که روزی واقعاً، بخواهید دعای بخشش را بخوانید. و آنچه اتفاق می‌افتد این است که همانطور که با ایمان می‌گویید، خدایا، روزی می‌خواهم بتوانم ببخشم؛ جری گفت، نقطه‌ای در زندگی شما فرا خواهد رسید که متوجه می‌شوید. می‌دانید، من آماده‌ام از خدا طلب بخشش کنم.

واقعاً منظورم این نیست، اما در جایی هستم که حاضرم، خب، فکر می‌کنم باید شروع به خواندن این دعا کنم. و او گفت، چه اتفاقی خواهد افتاد، وقتی آن دعا را می‌خوانی، روزی ناگهان متوجه خواهی شد، خدای من، واقعاً منظورم همین است. من یاد گرفته‌ام که زندگی یک سفر است، درست است؟ من که هستم، به چه کسی تبدیل می‌شویم، به چه کسی خواهیم شد.

و او گفت، همه اینها یک فرآیند است، و تو هرگز مجبور نبودی واقعاً بخشش را یاد بگیری. هیچ چیز مشابهی تا به حال برای تو اتفاق نیفتاده است، و بنابراین این یک چیز آموزنده برای تو است. بنابراین، شروع به دعا برای قلبی بخشنده می کنی.

یه روزی، این باعث میشه که دعا کنی خدا اونا رو ببخشه. یه روزی، واقعاً از ته دلت میگی. برای ما، یه کم طول کشید.

رسیدیم. آره، رسیدیم. و این یعنی زندگی، همگی شما.

به همین دلیل است که من در حال نوشتن کتابی به نام «مسیر» هستم. این کتاب درباره سفری است که همه ما در آن هستیم و اینکه چگونه چیزها را به صورت چرخه‌ای، بارها و بارها، به روش‌های عمیق‌تر یاد می‌گیریم. بنابراین، هر زمان که درباره بخشش صحبت می‌کنید، بسیار مهم است که فقط نگویند، پس باید ببخشید.

همانطور که قبلاً گفتم، فقط یک نفر وجود دارد که توانست ببخشد - با آویزان شدن از صلیب. این یک مدل غیرواقعی برای من و شماست.

روزی، این برای ما ممکن خواهد شد. شاید در این زندگی باشد، شاید در زندگی بعدی. نمی‌دانم.

اما این یک فرآیند است. و بنابراین، اگر شروع به یادگیری چگونگی بخشیدن برادران نکنید، هرگز یاد نخواهید گرفت که چگونه برادر و خواهرتان را ببخشید. و بنابراین، ما شروع می‌کنیم، و این یک فرآیند است.

خب، نظرت در موردش چیه؟ کل ماجرا. بخشش بخش مرکزی و حیاتی زندگی هر مسیحی است. همه ما فراخوانده شده‌ایم که ببخشیم، یاد بگیریم که چگونه ببخشیم.

ما باید ببخشیم. در غیر این صورت، به رابطه ما با دیگران و با خدا آسیب خواهد رساند. به همین دلیل است که من به سمینار آموزش کتاب مقدس در مورد بخشش و اینکه چرا بخشش یک عمل خودخواهانه است، اشاره کردم.

این کاری است که برای رهایی انجام می‌دهی. و بنابراین، می‌بخشی. از هرگونه حق انتقام، که در واقع هرگز از ابتدا نداشتی، صرف نظر می‌کنی، اما مهم است که آن را رها کنی.

و بعد تمام سوال این است که آیا دیگران توبه خواهند کرد؟ اگر توبه نکنند، رابطه‌ای وجود نخواهد داشت و شما آزاد هستید. اگر توبه کنند، مسئله این است که آیا حاضرند برای بازسازی رابطه و ایجاد اعتماد دوباره تلاش کنند یا خیر. یا اگر توبه نکنند، شما فقط مرزهایی تعیین می‌کنید و می‌گویید، باشه. این یک سمینار فوق‌العاده برای گذراندن است.

من شما را تشویق می‌کنم که این کار را انجام دهید. خب، من هرگز نمی‌گویم که به اینجا رسیده‌ام، اما به نقطه‌ای رسیده‌ام که می‌توانم نذر کنم. و این فقط برای کلیسا نیست.

این به چیزهای دیگر زندگی شما هم سرایت می‌کند. درست زمانی که داشتم کم‌کم اوضاع کلیسا را اداره می‌کردم، یک مشکل بزرگ دیگر در روابطم پیش آمد. با خودم گفتم، او، عالی‌ه.

خدا رو شکر. دارم کم کم روی یکیش مسلط می‌شم. و چیزی که فهمیدم اینه که چون داشتم با یکیش کنار می‌آمدم، کنار او مدن با اون یکی خیلی راحت‌تر بود.

فکر می‌کنم به این نتیجه رسیدم که من همیشه با خودم حرف می‌زنم. همیشه با خودم حرف زده‌ام. همانطور که یکی از دوستانم می‌گوید، گاهی اوقات این تنها راه برای داشتن یک گفتگوی هوشمندانه است.

اما مکالمات من، مکالماتی خشمگینانه در مورد نظر من در مورد بزرگان بود. و بخشی از اینکه می‌دانستم دارم رشد می‌کنم، باعث شد مکالمه متوقف شود. و دوستانم مرا تشویق کردند که بخشش باید با صدای بلند انجام شود.

اسم آن شخص را می‌گویی. از کلماتی که او با آنها به تو آسیب رسانده استفاده می‌کنی. و بعد می‌گویی، خدایا، من او را بخشیدم.

من از هرگونه حق انتقام صرف نظر می‌کنم. و دعای من این است که آنها را به توبه واداری. اما این وظیفه توست، نه من.

و من آن چرخه را طی کردم. و سپس، دو ماه بعد، دوباره آن را طی کردم. و در جایی، متوجه شدم که اگر آنها توبه نکنند، خدا باید آنها را مجازات کند.

این چیز بدی نیست. اگر خدا انتقام نمی‌گرفت، پس به نیکوکاران پاداش نمی‌داد و بدکاران را مجازات نمی‌کرد. و این یعنی ما در جهانی به طرز شگفت‌انگیزی ناعادلانه زندگی می‌کنیم.

انتقام چیز خوبی است اگر کار خدا باشد. و من به جایی رسیدم که گفتم، خدایا، نمی‌خواهم تو مجبور باشی آنها را مجازات کنی. منظورم این است که واقعاً نمی‌خواهم.

چه این را به من بگویند چه نگویند، چه به کلیسا بگویند چه نگویند، من نمی‌خواهم آنها به جهنم بروند. نمی‌خواهم متحمل ضرر شوند. و وقتی متوجه شدم که به آن نقطه رسیده‌ام، احتمالاً چهار سال گذشته بود.

پنج سال. هوم. خب، یه چیزی تو این مرحله تو من تغییر کرده.

و خب، بعلاوه، دارم سعی می‌کنم از حرف زدن با خودم دست بردارم چون بردرست می‌کنه. امروز بعد از ناهار داشتم می‌رفتم دستشویی، داشتم لته‌هام رو قلقلک می‌دادم که یهو صدای سیفون توالت بغلی رو شنیدم.

با خودم گفتم، اوه عالیه، یه نفر اونجاست. و از دستشویی بیرون دویدم، و امیدوارم که نفهمند من هستم. مکالمه خیلی هوشمندانه‌ای هم بود.

به هر حال. بنابراین، من در زندگی‌ام فکر می‌کنم، بدون اینکه واقعاً متوجه باشم که واقعاً این کار را می‌کنم. راستش را بخواهید، من واقعاً خواهان آشتی نیستم، اما واقعاً می‌خواهم که خدا مجبور نباشد او را مجازات کند. بنابراین برای من، این نوعی پیشرفت بود.

فکر می‌کنم بسته به اینکه افراد چگونه آسیب دیده‌اند و غیره، این موضوع برای افراد مختلف متفاوت خواهد بود. چیزی که من در مورد تجاوز به حریم خصوصی می‌بینم این است که اگر آنها به این کار ادامه

دهند، خشم شما در مورد تجاوز به حریم خصوصی‌تان به ترحم تبدیل می‌شود، زیرا می‌بینید که چگونه آنها خودشان را نابود می‌کنند و تخریبی را که بر سر خودشان آورده‌اند، می‌بینید. بله.

در این مورد خاص، یادم می‌آید که هر از گاهی به فیس‌بوک یا جایی سر می‌زنم. و یکی از آنها، من به چهره‌اش نگاه می‌کنم و او را خیلی خوب می‌شناسم. او قدیمی‌ترین دوست من در اسپوکن است.

و خدای من، به اتفاقی تو زندگیش افتاده. می‌تونم به عکس نگاه کنم و به چیزهایی در موردش بفهمم و بگم. به مشکلاتی اینجا هست. و من اینو می‌بینم و ناراحت می‌شم.

دانستن این موضوع هیچ لذتی برایم ندارد. منظورم این است که در این مورد خیلی از آن فاصله دارم، حتی به آن نزدیک هم نیستم. و نمی‌خواهم خودم را به عنوان یک الگو مطرح کنم.

دارم میگم این روندی هست که ما طی کردیم. کتاب جری فوق‌العاده‌ست، اما نصیحتی که بهمون کرد. زندگیمون رو تغییر داد. چون الان دیگه لازم نیست این ماجرای ساختگی رو تحمل کنم، بله، می‌بخشمت.

امیدوارم در راه خانه بمیری. منظورم این است که مجبور نیستم با آن کنار بیایم. می‌توانم صادق باشم و بگویم، روزی واقعاً دوست دارم تو را ببخشم.

الان اون روز نیست. اما الان اون روز هست، می‌دونی، بعداً. آره.

آره. آره. آره. شاید لازم باشه به جور دیگه بگم.

من استیگان را فراموش کرده بودم. دو نفر بودند که تازه توانستند ببخشند. یکی روی صلیب بود و دیگری سنگسار می‌شد.

دارم فکر می‌کنم آیا شباهتی وجود دارد؟ این از کدام فیلم بزرگ آمریکایی است؟ یکی از بزرگترین متکلمان تمام دوران ما. جان کندی، در فیلم عمو باک.

حشره. یادم رفت، چیزی هست؟ آره، چون استیون به نگاه اجمالی به بهشت انداخت.

و این باید یک تشویق باشد. اما او پیشنهاد داد، و او فوراً بخشش را پیشنهاد داد. بنابراین، دو مورد وجود دارد.

به هر حال، هر چه بیشتر در این دنیا هستم و بیشتر با مردم صحبت می‌کنم، متوجه می‌شوم که این فقط یکی از آن چیزهای اصلی است. و اگر مردم نتوانند بخشیدن را یاد بگیرند، تنها کسی که واقعاً به او آسیب می‌رساند خودشان هستند. چون به خودشان آسیب می‌زنند، به رابطه‌شان با خدا و آنچه خدا حاضر است در عوض انجام دهد، آسیب می‌رسانند.

اصرار سرسختانه بر امتناع از بخشش و پافشاری بر حق انتقام. و این فقط به شما آسیب می‌رساند. فقط به کسی که از بخشش امتناع می‌کند آسیب می‌رساند.

خب، خب، مورد آخر، آخرین مورد از ضروریات است، یا می‌توانم بگویم مجموعه‌ای از آنها است، دو تا از آنها وجود دارد. و ما را در وسوسه هدایت نکن، بلکه ما را از شر رهایی بده، یا ما را از شریر رهایی بده.

بنابراین، ریتم خود را در موعظه تغییر دهید. شما دو عبارت دارید، یکی منفی و یکی مثبت. و سوال این است که، می‌دانید، این دو عبارت چه هستند؟ این چیزها چه می‌گویند؟ این چیزها چه معنایی دارند؟ اشاره به همه مشکلات آسان است زیرا به نظر من، این یک چیز واقعاً دشوار است.

ما می‌توانیم روزانه آن را بفهمیم. یا امروز است یا فردا، اما به هر حال روزانه است. اما این، دوباره، در دعای نمونه‌ات، عیسی، چرا چیزی گفتی که درک آن به طرز خارق‌العاده‌ای دشوار است؟ نمی‌دانم چرا این کار را کردی.

اما به جای تمرکز بر آنچه نمی‌دانیم، بیایید بر آنچه می‌دانیم تمرکز کنیم. نکته اصلی آیه ۱۳ این است که ما برای محافظت معنوی به خدا وابسته‌ایم. و اگر تا به حال درگیر جنگ معنوی بوده‌اید، می‌دانید که آنچه پولس می‌گوید چقدر شگفت‌انگیز است: ما نه با جسم و خون، بلکه با قدرت‌ها و ریاست‌ها می‌جنگیم.

اینها همه قدرت‌های شیطانی در آن آیه هستند. و وقتی با آنها روبرو می‌شوید، متوجه می‌شوید که نمی‌توانید در برابرشان مقاومت کنید. شما به اندازه کافی قوی نیستید که بتوانید به تنهایی در برابر شیطان یا فرشتگانش مقاومت کنید.

بنابراین، کاری که ما انجام می‌دهیم، اعتراف به وابستگی خود به خدا برای محافظت معنوی است. نکته اصلی همین است. بنابراین، ما در مورد محافظت صحبت می‌کنیم، قطعاً از شیطان

شر در زبان یونانی یک صفت است. شر است، اما خودِ شر است. صفت‌ها اغلب زمانی استفاده می‌شوند که حرف تعریف با آنها باشد، و یک تابع، اسم است.

بنابراین، می‌توانید ترجمه کنید که ما را از شر یا شریر محافظت کن. و اکثر مردم امروز فکر می‌کنند که عیسی در مورد شیطان صحبت می‌کند. مطمئناً، هیچ یک از ما به تنهایی قادر به دفاع از خود در برابر شیطان نیستیم.

و بنابراین ما درک می‌کنیم که این امر به خدا نیاز دارد. شیطان مانند شیر غران به دنبال کسانی است که آنها را ببلعد. اشتباهی او سیری ناپذیر است.

اول پطرس ۵.۸. و ما به محافظت خدا در برابر او نیاز داریم. من هم فکر می‌کنم که آن دعا می‌تواند محافظت از شر به طور کلی باشد. این دعا می‌تواند به این معنی باشد که شر زیادی در اطراف ما وجود دارد.

ما در چنین دنیای شیطانی، در فرهنگی شیطانی زندگی می‌کنیم، فرهنگی که هیچ چیز از بخشش نمی‌داند و آن بی‌شرمی در جامعه نفوذ کرده است. و چیزهای بد زیادی در اطراف ما وجود دارد، درست است؟ اینکه ما دعا می‌کنیم ما را از شری که همه جا هست محافظت کند. و سوم، شاید بتوانیم موافق باشیم که این دعا ما را از شری که هنوز در درون ما ساکن است محافظت می‌کند.

به عبارت دیگر، گناه. می‌دانید، پطرس فکر می‌کرد که می‌تواند به تنهایی از پس وسوسه برآید، درست است؟ او، من هرگز تو را انکار نمی‌کنم. سپس سه بار خداوند را انکار می‌کند.

البته، عیسی خلاف این را می‌دانست. و در این مورد، شیطان مقصر است. عیسی می‌گوید، می‌دانید، شیطان می‌خواست شما را مانند گندم غربال کند، اما من دعا کرده‌ام که در نهایت از نابودی شیطان در امان باشید.

گناه وجود دارد، و ضعفی در درون ما وجود دارد. بنابراین شاید بخشی از دعا این باشد که ما را از شر محافظت کند. ما را از آنچه هنوز در قلب من کار می‌کند محافظت کن.

فکر می‌کنم همه ما موافقیم که این بند آخر حداقل شامل این می‌شود، درست است؟ منظورم این است که فکر می‌کنم منصفانه است. اما بعد همه سوالات مطرح می‌شوند - به طور خاص سه سوال

اولاً، ما را به سمت وسوسه هدایت نکن. مشکل این است که خدا وسوسه نمی‌کند. یعقوب ۱:۱۳. بنابراین دعا کردن برای اینکه خدا کاری را که قول داده انجام ندهد، انجام ندهد، عملی نیست.

بنابراین، ترجمه این وسوسه بی‌معنی خواهد بود. و با این حال، در متی ۴، عیسی به بیابان برده شد تا هدف آشکار وسوسه شدن توسط شیطان باشد. بنابراین، نمی‌دانم؛ شاید این در مورد عیسی صدق کند.

نمی‌دانم. اما نمی‌تواند ما را به سمت وسوسه هدایت کند، زیرا خدا وسوسه نمی‌کند. مشکل دوم این است که کلمه وسوسه را می‌توان به عنوان آزمایش نیز ترجمه کرد.

درست است؟ آزمایش. و بنابراین، این می‌تواند دعایی باشد که ما آزمایش نشویم. مشکل این است که خدا ما را آزمایش می‌کند.

و این چیز خوبی است. خدا ایوب رو امتحان می‌کنه، درسته؟ اون در مورد داشتن... کارتون مورد علاقه‌ی من از دونزبری در تمام دوران صحبت کرد. اون که در مورد گوزن و هال بود رو می‌شناسی؟ دو گوزن که ایستاده بودن.

یکی از آنها هدفی روی سینه‌اش دارد. گوزن دیگر می‌گوید: «هال، چه خال مادرزادی بدی!» این دقیقاً بهترین کارتون دونزبری در تمام دوران است.

نه، دونزبری نه، فارساید. این بهترین کارتون فارساید تا حالا بوده. راستش وقتی تصمیم گرفتم دیگه فارساید نسازم، کلی گریه کردم.

رفتم و نسخه دوجلدی رنگی‌اش را گرفتم. یه جورایی مثل تو و دیلن. نسخه دوجلدی رنگی همه کارتون‌های فارساید را گرفتم.

تقریباً سالی یک بار به زوم سر می‌زدم. دوباره به همان جوک‌های قدیمی می‌خندیدم. به هر حال، هال، چه خال مادرزادی بدی.

این تمام چیزی است که می‌خواهی به ایوب بگویی. ایوب، ای ایوب، چه لکه‌ی مادرزادی بدی. عیسی می‌گوید، خدا می‌گوید، هی، بنده‌ی مرا دیدی؟ او عالی است.

او ایوب را آزمایش کرد. اگر تمایزی وجود داشته باشد، خدا سختی‌هایی را پیش می‌آورد یا اجازه می‌دهد سختی‌ها وجود داشته باشند. شرایطی را در زندگی ما ایجاد می‌کند تا بتوانیم یاد بگیریم و رشد کنیم.

اول پطرس ۱، ۶-۷ می‌دانید، خدا ما را آزمایش می‌کند. اینگونه است که ما یاد می‌گیریم. اگر ما را به سمت محدودیت‌ها سوق ندهند، یاد نمی‌گیریم.

و در واقع، طبق یعقوب ۲: ۱-۴، ما نباید از آزمایش‌ها اجتناب کنیم، ما نباید از آزمایش‌ها اجتناب کنیم بلکه باید از آن آزمایش‌ها شاد باشیم. چون به این ترتیب است که ما مانند عیسی می‌شویم، درست است؟ بنابراین کل این ماجرا، چه وسوسه باشد و چه آزمایش، واقعاً کار سختی است. اینطور نیست؟ بنابراین این مجموعه دیگری از ابهاماتی است که باید با آنها دست و پنجه نرم کنیم.

و مورد سوم همانی است که اشاره کردم. می‌تواند شر باشد یا می‌تواند خود شر، یعنی شیطان، باشد. و باز هم، مطمئناً موافقیم که دعا شامل این جمله می‌شود: خدایا مرا از فعالیت مستقیم شیطان در زندگی‌ام در امان نگه دار.

پسر کوچکم یک موهبت معنوی خیلی عجیب دارد. او کاملاً از آن متنفر است. هایدن می‌تواند شیاطین را ببیند.

آنها برای او خیلی خیلی واضح هستند. و یادم می‌آید که یک روز به خانه آمدیم، و ما چندین بار این کار را به خود می‌پیچید EBGB انجام داده‌ایم. از وقتی بچه کوچکی بود، مواردی وجود داشت که او کاملاً از ترس یک بار به خانه آمدیم و او در حالی که گریه می‌کرد، از پله‌ها پایین آمد.

را در آغوش گرفته بود. و در آن زمان ۱۷ ESV او یک کتاب مقدس قدیمی و بزرگ مخصوص مطالعه‌ی ساله بود. و او واقعاً در آغوش من پرید.

و او گفت، بابا، آنها در گاراژ هستند. آنها در گاراژ هستند. آنها نمی‌توانند وارد خانه شوند، اما در گاراژ هستند.

او وحشت کرده بود. او می‌داند که ما با جسم و خون مبارزه نمی‌کنیم، زیرا او می‌تواند آن را ببیند، و بنابراین این بخشی از گفتگوی مداوم ما بوده است.

گفتم حالا که او در نیروی دریایی است، چطور با آن کنار می‌آید؟ و او هر از گاهی می‌رود، من هنوز می‌توانم آنها را ببینم. گفتم، بیشتر اوقات نمی‌بینم، اما آنها هنوز آنجا هستند. می‌دانم که آنها آنجا هستند.

من می‌توانم آنها را حس کنم. من یک دوست خوب دارم که می‌تواند بوی آنها را حس کند. بوی گوگرد گاهی اوقات برای او آنقدر شدید است که مجبور می‌شود واقعاً از جا بلند شود و آنجا را ترک کند.

چون فعالیت معنوی خیلی قوی است. من همیشه می‌گفتم، می‌دانید، ما با جسم و خون مبارزه نمی‌کنیم. من گفتم این یکی از عجیب‌ترین آیات است چون من با جسم و خون مبارزه می‌کنم.

من نمی‌دانم پولس در مورد چه چیزی صحبت می‌کند. و بعد تنها کاری که باید انجام دهید این است که اولین تجربه خود را به عنوان یک کشیش از سر بگذرانید، درست است؟ جایی که درگیر نوعی جنگ معنوی هستید. حتی جن‌گیری و این چیزها هم نه.

درست زمانی که شیطان به افراد کلیسای شما یا به خود شما دسترسی مستقیم دارد، و این چیز ترسناکی است. حدود یک سال بود که هر روز صبح، هر یکشنبه صبح ساعت ۳ بامداد، و منظورم ۲:۵۹ نیست. منظورم ۳:۰۱ نیست، منظورم ۳:۰۰ است. چون ساعت دیجیتال است.

با صداها، جیغ‌ها، صدا زدن اسمم، به صدا درآوردن زنجیرها و در نهایت بیرون کشیدنم از تخت از خواب بیدار شدم. و این یک چیز بود.

اما یک روز صبح همسرم را از رختخواب بیرون کشیدند. و ساعت ۳ بود که من برای موعظه انجیل رفتم. و شیطان نمی‌خواست که من انجیل را موعظه کنم.

بنابراین، یک جنگ روحانی وجود دارد. این برای شما به عنوان رهبران کلیسایان است. و اگر او نتواند به شما حمله کند، به همسرتان حمله خواهد کرد، یا به سراغ فرزندانان خواهد رفت.

و انکار واقعیت جنگ معنوی بسیار غیرعقلانه است. به همین دلیل است که همه شما، من مدام به این موضوع برمی‌گردم، باید به سمینار ۱۰ ساعته گری بشیر در مورد جنگ معنوی گوش دهید. اگر با حیل‌های شیطان آشنا نیستید، لطفاً، لطفاً با کارهایی که شیطان انجام می‌دهد، همراه شوید.

و این بهترین راهی است که برای انجام آن می‌شناسم. خب، خدای من، چه؟ خدای من، چه؟ جالب است، به محض اینکه موعظه کردن را متوقف کردم، همه چیز از بین رفت. فقط وقتی از خواب بیدار شدم، فهمیدم چیزی در اتاق است.

اما از وقتی که موعظه کردن را کنار گذاشته‌ام، فقط یک بار این اتفاق افتاده است. شیطان نمی‌خواهد شما انجیل را موعظه کنید. بنابراین، اگر نمی‌خواهید هیچ فعالیت شیطانی در اطرافتان باشد، فقط به همه بگویید که حالشان خوب است و فقط بنشینید و از زندگی لذت ببرید.

و هیچ فعالیت شیطانی در زندگی نخواهی داشت. من این را نمی‌دانم، اما حدس من این است که چیزی که شیطان از آن می‌ترسد، اعلام آشکار آمدن پادشاهی خدا توسط منادی پادشاه و قدرت مقاومت در برابر شیطان است که با آن همراه است. این چیزی است که او از آن وحشت دارد.

به هر حال. خب، این دیگه چه حرفیه؟ من تنها جوابی که تونستم به ذهنم برسه رو بهت میدم. و در این مورد خیلی خوندم و خوندم.

و ما litotes. LITOTES شاید کس دیگری یکی دیگر داشته باشد. اما یک اصطلاح عامیانه وجود دارد به نام دیگر در انگلیسی زیاد از آن استفاده نمی‌کنیم.

خب، این یه جورایی چیز عجیبیه. و معنی لیتوتس اینه که اگه می‌خوای یه چیزی بگی، برعکسش رو انکار می‌کنی. مثلاً می‌گی نه چندتا.

بنابراین، شما برعکس را انکار می‌کنید. شما می‌خواهید منظورتان تعداد زیادی باشد. بنابراین معمولاً، اکنون ما فقط می‌گوییم تعداد زیادی.

اما در انگلیسی قدیمی‌تر، از لیتوت‌ها خیلی بیشتر استفاده می‌شد، و تعدادشان کم نبود. شهر بدی نبود. بد. درسته؟ شهر بزرگی بود.

شهر بدی نبود. تشبیه خوبی بود. متشکرم.

. ببخشید؟ قیافش بد نیست. آره، این یه راه خیلی خوب برای اولین قرار ملاقاته. هی، تو بد نیستی.

فکر می‌کنم اگر این یک لیتوتس است، و من مطمئن نیستم که اینطور باشد. من نمی‌توانم توضیح بهتری پیدا کنم. این نمی‌گوید که خدا ما را به سمت وسوسه سوق می‌دهد یا اینکه خدا حتی ما را به سمت محاکمه می‌برد.

او خلاف آنچه می‌خواهد بگوید را می‌گوید. و بنابراین، هدف، رهایی ما از شر است. و برای اینکه این نکته را به خوبی بیان کند، خلاف آن را بیان می‌کند.

و عکس این، ما را به سمت وسوسه شیطان سوق می‌دهد. بنابراین، او این کار را نمی‌کند، یعنی ما را از شریر رهایی می‌دهد. این تنها راهی است که می‌توانم این را درک کنم.

و بنابراین وقتی آن را موعظه کردم، آن را باز گذاشتم، اما نکته را گفتم، نکته اصلی، سوالات را کنار بگذارم، نکته اصلی آیه ۱۳ این است که ما خدا هستیم و باید کسی باشد که ما را از شیطان و از کار شیطان محافظت کند. و من آنجا را ترک کردم، گفتم فکر می‌کنم نیمه اول این مطلب خلاف این را بیان می‌کند تا نکته را به خوبی بیان کند. و من فقط سعی کردم روی چیزی که از آن مطمئن بودم تمرکز کنم.

بنابراین، به هر حال، من در مورد ستایش پایانی می‌گویم، زیرا این پادشاهی و قدرت و جلال تا ابد خواهد بود، آمین. این در نسخه‌های خطی اولیه نیست. این عبارت حدود ۱۵۰ سال پس از نگارش انجیل متی دوباره ظاهر شد.

ما می‌دانیم که کاتبان اولیه مسیحی تمایل داشتند زبان کلیسایی پر آب و تاب را به متن اضافه کنند. این را می‌توانیم در بسیاری از جاهای دیگر کتاب مقدس ببینیم. وقتی دعای ربانی را می‌خواندیم، همیشه آن را می‌گفتیم فقط به این دلیل که اگر آن را نگوئیم، انگار هنوز برای افرادی که در کلیسا بزرگ شده‌اند دعا نکرده‌ایم.

اما مطمئناً مدت‌ها بعد از اینکه متی انجیل خود را نوشت، اضافه شده است، به همین دلیل است که در هیچ یک از ترجمه‌های گفتاری مدرن وجود ندارد. می‌دانید، واقعاً فراموش کردم به آیات ۱۴ تا ۱۵ اشاره کنم. فکر می‌کنم او بخش مربوط به بدهی را تمام کرد.

او دعایی در مورد شیطان خواند. و بعد دوباره می‌گوید، می‌دانم که این واقعاً سخت است، اما باید بدانید که من واقعاً همان چیزی را که گفتم، گفتم. منظورم این است که نمی‌دانم آیا شاگردان اصلاً آیه ۱۳ را شنیده‌اند یا نه.

حدس من این است که در آیه ۱۲، آنها هنوز سرشان را می‌خارانند و می‌گفتند، ها، چی، او چه گفت؟ پطرس، تو این را گفتی؟ و عیسی گفت، نه، من واقعاً این را گفتم. اگر دیگران را وقتی به شما گناه می‌کنند ببخشید، پدر آسمانی شما نیز شما را خواهد بخشید. اما اگر گناهان دیگران را ببخشید، پدرتان گناهان شما را نخواهد بخشید.

دکترین و عمل متقابل، هر چقدر هم که سخت باشد، واقعاً نمی‌توانید واضح‌تر از این بگویید. بسیار خوب نظری یا سوالی در مورد دعا، به خصوص در مورد آیه ۱۳ دارید؟ اگر این محاکمه، محاکمه‌ای انضباطی به خاطر عدم بخشش باشد چه؟ او اهل محاکمه انضباطی نیست، اما ما را از این شر ذکر شده نجات می‌دهد. یا شاید اگر این، به عبارت دیگر، به مقاله دیگری ترجمه شود، ممکن است یک نکته‌ی نمایشی باشد.

او این شرِ نبخشیدن دیگران را توصیف می‌کند. من هرگز به آن فکر نکرده‌ام. کاملاً مطمئن نیستم که چگونه آن را پردازش کنم.

بچه‌ها اینو شنیدین؟ از نظر فنی یه مقاله‌ی آنافوریک میشه چون به موضوع بخشش در آیه‌ی ۱۲ برمی‌گرده. از نظر گرامری هم همین‌طور میشه. می‌دونین، فکر کنم همیشه گفتن این جمله خطرناکه که خب، اگه منظورش این بود، جور دیگه‌ای می‌گفت.

چون هر کدام از ما حرف‌های متفاوتی می‌زنیم. این با من نمی‌خواند، دوباره، شاید فقط سنت باشد، طبیعتاً با من اینطور نمی‌خواند. این وسوسه نیست، یا وسوسه‌ی نبخشیدن نیست، یا فقط می‌گوید وسوسه

بنابراین، شما باید دلایلی بیاورید، و با شناختی که از شما دارم، می‌توانید یک استدلال زمینه‌ای نسبتاً قوی ارائه دهید که نشان دهد، اگرچه در یونانی به وسوسه می‌گویند، او فقط به نوع خاصی از وسوسه فکر نمی‌کرده است. استدلال شما این خواهد بود که خب، این چیزی است که او همین الان گفته است، و چیزی است که قرار است بگوید. بنابراین بین این دو قرار می‌گیرد.

اگر این آزمون نبخشیدن است. از اینکه اینجا دارم بهت کمک می‌کنم خوشتر نمی‌آید؟ من قانع نشده‌ام، اما دارم کمکت می‌کنم. او در واقع از حالت امری به حالت التزامی ماضی تغییر می‌کند، که روش دیگری برای بیان یک نهی است.

بنابراین، تغییری در ماهیت دستور زبان ایجاد شده است. بنابراین اگرچه در انگلیسی، مانند یک فعل امری دیگر خوانده می‌شود، در واقع اینطور نیست. نیروی امری دارد، اما دستور زبان را نقض می‌کند.

و ما را به وسوسه نینداز. می‌خواهم این وسوسه را بگویم: کاش یونانیان طور دیگری بودند. از شر، از شر نبخشیدن، رهایی می‌بخشد.

بحث دیگر این است که شما در آیه ۱۶ یک ۴ دارید که ۱۴ را به قبل از آن پیوند می‌دهد. و بنابراین، کاری که تفسیر سنتی انجام می‌دهد این است که شما باید از ۴ بگذرید، آیه ۱۳ را تا به آیه ۱۲ برسید. و در تفسیر شما، لازم نیست چیزی را از قلم بیندازید.

و این یه بحثه. من وقتی بهش تکیه میدم، مدام این چیز رو به جلو حرکت میدم، مگه نه؟ ببخشید. کاری میکنم مت بلند بشه و دوباره فوکوس رو چک کنه.

ببخشید. خب، مطمئناً نتیجه‌ی یک تناقض بوده، و بدیهی است که خدا تو را با محاکمه‌ی انضباطی‌ات تنها گذاشته. بله، و نکته همین است.

به همین دلیل است که اگر همه چیز مربوط به لیتوت‌ها نباشد، به نظرم تفسیر شما می‌تواند دومین برداشت باشد، چون من هیچ برداشتی از آن ندارم. واقعاً تحسین‌برانگیز است.

به تنهایی پیدا کنم. هیچ راهی به ذهنم نمی‌رسد که این تفسیر منطقی‌a من نمی‌توانم تفسیری از آیه ۱۳ باشد. بنابراین، یا آن را به نیمه دوم آیه ۱۳ ربط می‌دهید، یا باید کاری شبیه به این انجام دهید.

اما باز هم، من... من به عیسی نمی‌گویم چگونه صحبت کند، اما واقعاً انتظار داشتم که در وسوسه... نشانه‌هایی وجود داشته باشد که او به یک وسوسه خاص فکر می‌کرده است، وسوسه‌ای که او فقط چیزی در همین مایه‌ها. به هر حال. خب، اگر جیمز را نداشتید، اشکالی نداشت.

کاری که ما انجام می‌دهیم، خدا انجام می‌دهد... او ما را به این معنا که بخواهد شکست بخوریم، وسوسه نمی‌کند. وقتی من در... من در اسکاتلند واقعاً قدبلند بودم. اسکاتلندی‌ها خیلی کوتاه قد هستند

و من قبلاً کمی قدبلندتر بودم و می‌توانستم خیلی بلندتر بپریم. من در تیم ملی اسکاتلند در پست پایین بازی می‌کردم. و خیلی سرگرم‌کننده بود

چون من از بقیه خیلی هیكل درشت‌تری داشتم، و ما داشتیم یه جایی یه بازی ملی انجام می‌دادیم. و من پرتاب‌کننده‌ی خوبی برای پرتاب آزاد نیستم

فقط... منظورم این است که برای مدتی، من تازه شروع به زدن شوت‌های جفتی کرده بودم. درصد موفقیت من در شوت‌های جفتی خیلی بیشتر از پرتاب آزاد بود. اما به هر حال، در پرتاب‌های آزاد مشکل داشتم

داشتم آماده می‌شدم که یک پرتاب آزاد بزنم که یکدفعه شنیدم، شرط می‌بندم که از دستت در میره! فقط داشتم مسخره‌ام می‌کردند، برای همین دوباره دریبل زدم. شرط می‌بندم که از دستت در میره! اون صدا خیلی آشنا بود. صدای مربی بود

و من به او نگاه کردم. حتماً خیلی جلوتر بودیم وگرنه نمی‌گذاشتم به من برسد. و من به او نگاه کردم، و او گفت، شرط می‌بندم که اگر از دستش بدهی، دوباره با تو خواهم بود

او شروع کرد به شرط‌بندی سر آبجو با من که قرار است پرتاب آزاد را از دست بدهم. اما این عجیب‌ترین چیز دنیاست. و من شوت زدم، و خطا رفت

و مجبور شدم برایش یک آبجو بخرم. می‌دانی، او می‌خواست من شکست بخورم. به دلایلی از من خوشش نمی‌آمد

نمی‌دانم. او واقعاً می‌خواست من آن را از دست بدهم. او برای اینکه نگذارد من بازی کنم، جنگید

اما من به اندازه کافی خوب بودم که بتوانم بازی کنم. اما همیشه این تنش با او وجود داشت. او می‌خواست من شکست بخورم

این دقیقاً نقطه مقابل خداست. خدا نمی‌خواهد ما شکست بخوریم. او با ما در دره سایه مرگ قدم خواهد زد.

او ما را تأدیب خواهد کرد. فرزندانش. عبرانیان ۱۲

اما او نمی‌خواهد ما شکست بخوریم. او مربی نیست. ایده هدایت یک نفر و بعد رفتنش، امیدوارم شکست بخورد

آنها تسلیم وسوسه می‌شوند. آن خدا نیست. آن خدا نیست

اما او ما را در موقعیت‌هایی قرار می‌دهد که در آنها آزمایش می‌شویم، رشد می‌کنیم، زمین می‌خوریم و یاد می‌گیریم. در بروشور جانی اریکسون تاتا در مورد رنج کشیدن چیزی وجود دارد. فکر می‌کنم او از پایپر یا کلر نقل قول می‌کند

نمی‌دانم کدام. اما جمله در مورد رنج است. گاهی اوقات، خدا اجازه می‌دهد چیزی که از آن متنفر است، به چیزی که دوست دارد، منجر شود.

و این دقیقاً همین‌جا می‌افتد، نه؟ بعضی وقت‌ها، ما در موقعیت‌هایی قرار می‌گیریم که مشکلاتی در کلیسا یا در ازدواج یا آسیب فیزیکی یا از این قبیل موارد برای کرسستن پیش می‌آید. او هم در کنار ماست، اما نکته اصلی این است که زمان یادگیری و زمان رشد است. این درست خواهد شد.

تو فقط باید با من همراه بشی و یاد بگیری و رشد کنی. مشکل همینه. مشکل همینه.

من نمی‌توانم رهبری کنم. نمی‌توانم دعا کنم، خدایا، لطفاً مرا در زمان آزمایش قرار نده. می‌توانم دعا کنم که مرا در زمان آزمایشی قرار ندهی که در آن شکست بخورم.

اما این وعده از قبل داده شده است. اول قرن‌تیاں ۱۰. و بنابراین، به عنوان یک دعای عمومی و همیشگی، نمی‌توانم بگویم، خدایا، مرا از موقعیت‌هایی که می‌توانم در آنها رشد کنم، دور نگه دار.

اگر این به نبخشیدن گره خورده باشد، وسوسه نبخشیدن شما را فرا می‌گیرد. و این شما را نابود خواهد کرد.

این دکتر بیل مانس در حال تدریس در مورد موعظه بالای کوه است. این جلسه یازدهم در مورد متی ۶:۱۱ است. و پس از آن، دعای ربانی، قسمت ۲ است.